



شناسنامه کتاب

بخیل نامه | مجموعه‌ای از حدیث، شعر و حکایت در مورد افراد تنگ‌نظر
به کوشش: رحمت پوریزدی | ویراستار: علی آقامحمدی
صفحه آرا: نجف نجفی | طرح جلد: مرتضی حیدرزاده

بخیل نامه

نه خود خوری، نه کس دهی،
گنده کنی به سگ دهی

(فرهنگ نامه امثال و حکم، ص ۱۴۶)

به کوشش:
رحمت پوریزدی

«امام علی علیه السلام شنید که مردی می گوید که بخیل عذر پذیرتر از ستمگر است. حضرت به او فرمود: دروغ گفتی چه بسا ستمگری توبه و طلب مغفرت می کند و مَظلمه را بر صاحبش برمی گرداند، ولی تنگ نظر آن گاه که بخل می ورزد از زکات و صدقه و صله رحم و مهمان نوازی و انفاق در راه خدا و کارهای خیر بازمی ماند و **حرام است که بخیل وارد بهشت شود**»^۱.

۱. فروع الکافی، ج ۴، ص ۴۴؛ قرب الاسناد، ص ۷۲؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۳؛ مکارم الاخلاق، ص ۱۳۴.

فهرست مطالب

- ۱۱ دیباچه
- ۱۳ مهبانی
- ۱۴ درایت
- ۱۵ هدیه
- ۱۶ بیماری
- ۱۸ دعا
- ۲۰ غذا

۲۱ شجاع‌ترین

۲۲ احتیاط

۲۳ گربه

۲۵ پذیرایی

۲۶ پاداش

۲۸ نذر

۳۰ انتخاب

۳۲ دندان

۳۴ اسراف

۳۶ علامت

۳۸ جانشین

۴۱ شفا

۴۴ مہمان‌نوازی

۴۶ سلامتی

۴۸ ختم

۴۹ صبر

۵۰ آیہ محبوب

۵۱ انتظار

۵۲ آرایش‌گاہ

۵۳ ولیہ

۵۴ کفن

۵۵ خرید

۵۶ سوزن

۵۹ ذخیرہ

- ۶۲ استدلال
- ۶۳ انجیر
- ۶۷ گریه
- ۶۸ بخشش
- ۷۰ جواب
- ۷۲ اسب
- ۷۴ گشایش
- ۷۶ مُردن
- ۷۸ رُطَب
- ۸۰ مالدار
- ۸۴ درمان صفت بخل

دیباچه

بخل، از نکوهیده ترین صفت ها و بخیل از ناخوشایندترین آدم ها است. در سرتاسر احکام و سفارش های آیین انسان ساز اسلام، توصیه به سخاوت و گشاده دستی هویدا و نکوهش سهمگین خشک دستی و خساست، روشن است. افزون بر معارف الهی، بخل و بخل ورزان در فرهنگ عمومی مردم نیز اقبالی ندارند و همه جا تیر تند نهی و مذمت را به جان خریده اند. ادبیات مال لبریز از داستان ها، ضرب المثل ها و شعرهایی است که جماعت مال اندوز و تنگ چشم را اندرز داده، رفتارشان را نقد کرده و حتی جاهایی نیز طبع ناپسندشان را به سخره گرفته است.

در این کتاب کوچک کوشیده‌ایم گلچینی از احادیث ناب اهل بیت علیهم‌السلام، گلبرگی از اشعار قدما و نیز شاخه‌ای از داستان‌های طنز قدما درباره افراد بخیل را گردآوری کنیم با این امید که مقبول طبع نازک اندیش شما خوانندگان گرامی قرار گیرد. بر خود لازم می‌دانم پس از طلب غفران و رحمت واسعه الهی، باب تحسین و تقدیر از والدین، همسر و فرزندم را بگشایم که بستر پژوهش را برایم هموار ساختند و نیز از راهنمایی‌های دوست گرامی جناب آقای اصغر عرفان قدردانی نمایم.

الحمد لله رب العالمین

قم ۱۳۹۶/۸/۱۴

Ryazdi1395@gmail.com

مهمانی

امام علی علیه السلام: «الْبُخْلُ بِالْمَوْجُودِ سُوءُ الظَّنِّ بِالْمَعْبُودِ؛ بخل به آنچه هست، بدگمانی به خداوند است»^۱.

شخصی به خانه دوستش به مهمانی آمد. هر چه نشست، چیزی نیاوردند تا بخورد. بعد از چند لحظه برخاست و گفت: ما که رفتیم؛ برخیزید و لااقل برای خودتان چیزی بیاورید و میل کنید.^۲

احوال گنج قارون، کایام داد بر باد برغنچه باز گوید، تا زَر نگه ندارد^۳

۱. غُرَرُ الْحِکْمِ وَ دُرَرُ الْکَلِمِ، ص ۶۱؛ عیون الحکم و المواعظ، ص ۱۸.

۲. ریاض الحکایات، ص ۱۱۸.

۳. حافظ، غزل شماره ۱۲۶.

درایت

امام علی علیه السلام: «لَيْسَ لِبَخِيلٍ رَاحَةٌ؛ بخیل آسایش نخواهد داشت»^۱.
 خسیسی نزد کوزه‌گری رفت و از او خواست کاسه‌ای و کوزه‌ای بسازد. کوزه‌گر
 گفت: به آن دو چه حک کنم؟ خسیس گفت: و اما بر روی کوزه حک نما: «فَمَنْ
 شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي؛ هرکه از آن بیاشامد، از من نیست» (بقره: ۲۴۹). و بر روی
 کاسه نیز بنویس: «وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي؛ هرکه از آن نخورد، او از من است»
 (بقره: ۲۴۹)^۲.

گویند بازگشت بخیلان بود به خاک حاشا که هیچ خاک پذیرد بخیل را^۳

۱. تُخَفُّ الْعُقُول، ص ۴۵۰؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۴۵.

۲. لطایف قرآنی، ص ۱۱.

۳. صائب تبریزی، غزل شماره ۷۱۵.

هدیه

امام حسن عسکری علیه السلام: «وَاعْلَمْ أَنْ لِلْاِقْتِصَادِ مِقْدَارًا، فَإِنْ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ بُخْلٌ؛ برای میانه روی مقداری است که اگر از آن حد بگذرد بخل است»^۱.

نقل است توانگری به واعظی خوش سخن، انگشتی طلا داد که نگین نداشت و به واعظ التماس کرد که برای من روی منبر دعا کن. واعظ برای او چنین دعا کرد: خدایا! او را در بهشت قصری بده که سقف نداشته باشد. وقتی از منبر پایین آمد، توانگر جلو رفت و گفت: ای بزرگوار! این چه نوع دعایی بود که در حق من کردی؟ گفت: اگر انگشت تو نگین داشت، قصر تو هم سقف داشت.^۲

دود دوزخ نبیند ایچ^۳ سخی بوی جنت نیابد ایچ^۴ بخیل

۱. نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص ۱۴۴؛ الدر المنظیم، ص ۷۴۶؛ الدرہ الباهر، ص ۴۵.

۲. لطایف الطوائف، ص ۷۳.

۳. هیچ.

۴. ناصر خسرو، شماره ۱۳۸، بیت ۳۳.

بیماری

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «ثَلَاثٌ مُهْلِكَاتٌ شُحٌّ مُطَاعٌ وَهَوًى مُتَّبَعٌ وَإِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ؛ سه چیز مایه هلاکت است. بُخلی که شخص بخیل مطیع آن باشد (حاکم بر انسان باشد) و هوای نفسی که از آن پیروی شود و خود پسندی است»^۲.

۱. متکبر، مغرور، از خود راضی.

۲. الخصال، ج ۱، ص ۸۴؛ المحاسن، ج ۱، ص ۴؛ الزهد، ص ۶۸؛ عُدة الداعی، ص ۲۳۵.

گویند شخصی می خواست به خانه یکی از دوستان برود. گفتند: دوست تو بیمار است؛ او باید تب کند و عرق کند تا خوب بشود. گفت: بروید مهمان او شوید و از غذایش بخورید تا از وحشت تب کند و حالش خوب بشود.^۱

خویشتن بر شمع زن پروانه وار	زین بخیلان در گذر مردانه وار
کی بود زامساک ایشانت خبر ^۲	گر کنی زین قوم قولنجی ^۳ حذر

۱. گزیده زهرالربیع، ص ۸۹.

۲. نوعی بیماری.

۳. عطار، مصیبت نامه، آغاز کتاب فی الحکایه و التمثیل.

دعا

امام علی علیه السلام: «عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعِجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ وَيَفُوتُهُ الْغِنَى الَّذِي آيَاهُ طَلَبَ فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَيَحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ؛ تعجب می‌کنم از آدم بخیل که گرفتار فقری است که از آن فرار می‌کند و از غنا و بی‌نیازی دور است. او در دنیا همانند فقرا زندگی می‌کند و در آخرت از او همانند اغنیاء حساب می‌کشند»^۱.

۱. نهج البلاغه، ص ۴۹۱؛ نزهه الناظر و تنبيه خاطر، ص ۵۴؛ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۶۲؛ روضه الواعظین، ج ۲، ص ۳۸۴.

گویند بخیلی نیمه شب دعا می کرد و می گفت: الهی! امشب مرا هزار تومان نقد بده و فردا بستان! زنش که مناجات او را می شنید، گفت: این دیگر چه دعایی باشد! پولی که امشب خدا دهد و فردا بازگیرد، چه گرهی گشاید؟ بخیل گفت: بگذار او بدهد، مگر با جانم بستاند.^۱

مخور تنها، گرت^۲ خود آب جوی است که تنها خور، چو دریا تلخ روی است^۳

۱. لطایف و پندهای تاریخی، ص ۳۰.

۲. گرتو را.

۳. نظامی، خمسه، خسرو و شیرین، بخش ۶۴، صفت داده دهش خسرو.

غذا

پیامبر اکرم ﷺ: «يَا عَلِيُّ لَا تُشَاوِرِ الْبَخِيلَ فَإِنَّهُ يَقْضُرُ بِكَ عَنْ غَايَتِكَ؛ اِی عَلِی! با بخیل مشورت مکن؛ زیرا تورا از هدف باز می دارد»^۱.

مرد نکته دانی در خانه آدم خسیسی دید که مرغی بریان را سه روز سر سفره می آورند و نمی خورند. گفت: عمر این مرغ بعد از مرگ، درازتر از عمر اوست پیش از مرگ.^۲

هر که از بخل در دلش زنگ^۳ است همه دینارهای او سنگ است^۴ و^۵

۱. علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۵۹؛ بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۹۹.

۲. کلیات عبید زاکانی، ص ۴۳۴.

۳. دل پاک نیست.

۴. مکتبی شیرازی.

۵. قال امام علی (ع) رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ «دینار الشحیح حجر؛ دینار بخیل سنگ است». (نثر الآلی، ج ۸۸)

شجاع ترین

امام صادق علیه السلام: «صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ وَحُسْنُ الْبَشْرِ يَكْسِبَانِ الْمَحَبَّةَ وَيُدْخِلَانِ الْجَنَّةَ وَالْبُخْلُ وَغُبُوسُ الْوَجْهِ يُبْعِدَانِ مِنَ اللَّهِ وَيُدْخِلَانِ النَّارَ؛ کارهای نیک و خوش رویی، محبت را کسب کرده و به بهشت می برند و بخل و ترش رویی، آدمی را از خدا دور کرده و به دوزخ می برند»^۱.

از خسیسی پرسیدند که شجاع ترین مردم چه کسی است؟ گفت: کسی که صدای دهان هایی که در خانه او چیزی می خورند و زهره اش نترسد.^۲
بخیلی مکن هیچ، اگر مردمی همانا که کم باشی از آدمی^۳

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳؛ الوافی، ج ۴، ص ۴۲۸؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۲.

۲. لطایف الطوائف، ص ۳۴۵.

۳. فردوسی.

احتیاط

پیامبر اکرم ﷺ: «الْبَخِيلُ مُبَغَّضٌ فِي السَّمَاوَاتِ مُبَغَّضٌ فِي الْأَرْضِ؛ بخیل، هم در آسمان ها و هم در زمین، سخت منفور است»^۱.

مردی به غلام خود گفت: «غذا بیاور و در را ببند». غلام گفت: واجب است که اول در را ببندم و بعد غذا بیاورم. گفت: تو را از بندگی خودم آزاد کردم؛ چون احتیاط را رعایت کردی.^۲

مریز پیش بخیل آبروی خود زنهار^۳ که آب تیشه سزاوار نخل بی ثمرست^۴ و^۵

۱. الکافی، ج ۴، ص ۳۹؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۶۸۳؛ الوافی، ج ۱۰، ص ۴۸۰.

۲. کلیات عبید زاکانی، ص ۴۲۰.

۳. بر حذر باش، به پرهیز.

۴. نخل بی ثمر را باید با تیشه آبیاری کرد. کنایه از قطع آن.

۵. صائب تبریزی، غزل ۱۶۷۹.

گریه

امام رضا علیه السلام: «السَّخِيُّ يَأْكُلُ طَعَامَ النَّاسِ لِيَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ وَالْبَخِيلُ لَا يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ النَّاسِ لِيَلَّا يَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ؛ سخاوتمند غذای مردم را می خورد که مردم هم از غذای او بهره مند شوند ولی بخیل از طعام مردم نمی خورد که از غذای او نخورند»^۱.

۱. الکافی، ج ۴، ص ۴۱؛ مشکاة الانوار فی غرر الاخبار، ص ۲۳۱.

نقل است کسی مهمان سفره تنگ نظری^۱ بود. گربه‌ای آمد. میهمان لقمه‌ای برای او انداخت. گربه لقمه را خورد. مهمان خواست لقمه دوم را بیندازد که صاحب خانه گفت: این گربه مال همسایه است.^۲

بخل نادیدن بود اَعِواض^۳ را شاد دارد دیدِ دُرِ خِواض را
پس به عالم هیچ کس نبود بخیل زآنکه کس چیزی نبازد بی دلیل^۴

۱. بخیل، خسیس، تنگ چشم، تنگ نظر، ناخن خشک، سیه کاسه، ممسک، زفتی از مترادف‌های بخیل هستند.

۲. نکته چینی‌ها از ادب عربی، ص ۳۱۱.

۳. جمع عوض، بدل.

۴. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۸۹۸ و ۸۹۹.

پذیرایی

امام علی علیه السلام: «الْبَخِيلُ خَاژُنْ لَوْرَثَتِه؛ بخیل، نگهبان (مال خود) برای ورثه خویش است»^۱.

بخیلی در خانه خود ایستاده بود و عصایی در دست داشت. شخصی از آنجا می‌گذشت، به او رسید و گفت: من مهمان توام. بخیل به عصا اشاره کرده و گفت: این را برای پذیرایی مهمانان مهیا کرده‌ام.^۲

مزد^۳ دارد عرض^۴ بخشش پیش دکان بخیل

خیر باشد چاه کندن بر لب دریای شور^۵

۱. غررالحکم و دررالکلم، ص ۳۴: عیون الحکم و المواعظ، ص ۲۶.

۲. گزیده زهرالربیع، ص ۵۵.

۳. پاداش.

۴. بذل و بخشش.

۵. دهلوی، ۱۰۸۸.

یاداش

امام سجاد (علیه السلام): «إِنِّي لَأَسْتَحِي مِنْ رَبِّي أَنْ أَرَى الْأَخَ مِنْ إِخْوَانِي فَأَسْأَلَ اللَّهَ لَهُ الْجَنَّةَ وَأُبْخَلَ عَلَيْهِ بِالدِّينَارِ وَالْدِّرْهَمِ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قِيلَ لِي لَوْ كَانَتْ الْجَنَّةُ لَكَ لَكُنْتُ بِهَا أَبْخَلَ وَأَبْخَلَ وَأَبْخَلَ؛ مَنْ أَزْ بَرُورِدْگَارِمْ شَرِّمْ مِی کَنْمِ که برادری از برادرانم را ببینم و از خداوند، برایش بهشت را مسألت کنم و آنگاه، در دینار و درهم، بروی بخل بورزم؛ زیرا چون روز قیامت برپا شود، به من می گویند: «اگر بهشت، از آن تو بود، بی گمان، نسبت به آن بخیل تر و بخیل تر و بخیل تر بودی»^۱.

١. مصادقه الاخوان، ص ١٦٩، ح ١؛ وسائل الشيعه، ج ١٦، ح ٢١٨٥٣.

گویند یکی از بخیلان در آب داشت غرق می شد، کسی برفت و گفت: دستت را به من ده تا تو را بیرون بکشم. شخص بخیل دست نداد. یکی از همسایگان مرد بخیل حاضر بود، گفت: نگو دستت را به من بده که او هرگز به کسی چیزی نداده است، بگو که دست من بگیر. چون بگفت دست من بگیر شخص بخیل دست او را گرفت و نجات یافت.^۱

حَبَّذَا^۲ خوانی نهاده در جهان لیک از چشم خسیسان بس نهان
گر جهان باغی پر از نعمت شود قسمِ موش و مار هم خاکی بود.^۳

۱. لطائف و پندهای تاریخی، ص ۵۸.

۲. چه خوش، چه نیکو.

۳. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، شماره ۳۰۰.

نذر

پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الرِّجَالُ أَرْبَعَةُ سَخِيٍّ وَكَرِيمٍ وَبَخِيلٍ وَلَيِّمٍ فَالسَّخِيُّ الَّذِي يَأْكُلُ وَيُعْطِي وَالْكَرِيمُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَيُعْطِي وَالْبَخِيلُ الَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يُعْطِي وَاللَّيِّمُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَلَا يُعْطِي؛ مردان، چهار گونه اند: سخاوتمند، کریم، بخیل، و پست. سخاوتمند، کسی است که هم خود می خورد و هم به دیگران می دهد. کریم، کسی است که خود نمی خورد و به دیگران می دهد. بخیل، کسی است خود می خورد و به دیگران نمی دهد؛ و پست، کسی است که نه خود می خورد و نه به دیگران می دهد»^۱.

۱. جامع الاخبار، ص ۳۰۸، ح ۸۴۶؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۵۶، ح ۱۸.

فقیر به در خانه بخیلی آمد و گفت: شنیده‌ام که تو قدری از مال خود را نذر مستحقان کرده‌ای و من به غایت فقیرم؛ چیزی به من بده. بخیل گفت: من نذر کوران کرده‌ام. فقیر گفت: من هم کور واقعی هستم؛ زیرا اگر بینا می‌بودم، از در خانه خداوند روی نمی‌تافتم که به در خانه مثل تو بیایم.^۱

ای خدایا ممسکان را در جهان تو مده إلا زیان اندر زیان^۲

۱. ریاض الحکایات، ص ۱۲۸.

۲. مثنوی معنوی، دفتر اول، شماره ۲۲۲۵.

انتخاب

امام کاظم علیه السلام: «لَا تُحَدِّثُوا أَنْفُسَكُمْ بِفَقْرٍ وَلَا بِطُولِ عُمْرٍ فَإِنَّهُ مَنْ حَدَّثَ نَفْسَهُ بِالْفَقْرِ بَخِلَ وَمَنْ حَدَّثَهَا بِطُولِ الْعُمْرِ حَرَصَ؛ گرفتار آمدن به فقر و یا داشتن عمر طولانی را به خود، تلقین نکنید؛ زیرا کسی که به خود، فقرا تلقین کند، بخیل می شود، و کسی که به خود، طول عمر تلقین کند، دچار حرص می گردد»^۱

۱. تحف العقول، ص ۴۱۰؛ فقه الرضا علیه السلام، ص ۳۳۷؛ کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۹۴؛ بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۲۱، ح ۱۸.

توانگری بخیل را پسری رنجور (بیمار) بود. نیکخواهان گفتندش: مصلحت آن است که ختم قرآن کنی از بهروی، یا بذل قربانی. توانگر به اندیشه فرو رفت و گفت: قرآن مهجور (غریب) اولی تر است که گله دور. صاحب‌دلی بشنید و گفت: ختمش به این دلیل انتخاب کرد که قرآن، بر سر زبان است و زر در میان جان^۱.
گفت پیغمبر که در بازارها دو فرشته می‌کند ایدر^۲ دعا
کای خدا تو مُنْفقان را ده خَلْف^۳ و ای خدا تو ممسکان را ده تَلْف^۴

۱. گلستان سعدی، باب ۶، حکایت ۷.

۲. اینجا.

۳. عوض، جایگزین.

۴. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ۳۸۰.

دندان

امام حسن مجتبی علیه السلام: «الْبُخْلُ أَنْ يَرَى الرَّجُلُ مَا أَنْفَقَهُ تَلَفًا وَمَا أَمْسَكُهُ شَرَفًا؛ بخل، آن است که آدمی، آنچه را انفاق کرده است، برباد رفته بداند و آنچه را نگه داشته است، (مایه) بزرگی بشمارد»^۱.

۱. الدرر الباهره، ص ۲۲؛ نزهة الناظر، ص ۱۲۲، ح ۱۹۹؛ كشف الغمه، ج ۲، ص ۱۹۱؛ العدد القویه، ج ۴، ح ۳۴.

بخیلی را دیدند که در بازار اره اش را می فروشد. علتش را پرسیدند. گفت: هر چیز که دندان دارد، نگاه داشتن آن در خانه زیان دارد.^۱

غُلّ^۲ بُخل از دست و گردن دور کن بخت تو دریاب در چرخ کهن
ور نمی تانی^۳ به کعبه لطف پر^۴ عرضه کن بیچارگی بر چاره گر^۵

۱. روضه خلد، ص ۲۴۲.

۲. زنجیر، گردن بند.

۳. نمی توانی.

۴. پرواز کن.

۵. مثنوی معنوی، دفتر دوم، شماره ۱۹۴۸.

اسراف

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «طَعَامُ السَّخِيِّ دَوَاءٌ وَطَعَامُ الشَّحِيحِ اِدَاءٌ؛ غذای شخص بخشنده، داروست، و غذای شخص تنگ نظر، درد است.»^۱

۱. شح: به معنی بخل توام با حرص است که به صورت عادت درآید. (المفردات). امام صادق علیه السلام: فرق بین شح و بخیل را چنین فرمودند: «شح از بخل شدیدتر است، بخیل کسی است که در مورد آنچه دارد بخل می‌ورزد، ولی شحیح هم نسبت به آنچه در دست مردم است بخل می‌ورزد و هم آنچه خود در اختیار دارد، تا آنجا که هر چه را در دست مردم ببیند آرزو می‌کند آن را به چنگ آورد، خواه از طریق حلال یا حرام و هرگز قانع به آنچه خداوند به او روزی داده نیست». (الکافی، ج ۴، ص ۴۵؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۳؛ تحف العقول، ص ۳۷۲)
۲. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۵۷، ح ۲۲؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۴۴۸، ح ۷۳۸۴؛ البخل، ص ۳۷.

نقل است بخیلی در خواب دید که حاتم طایی به مردم نان می دهد. به او
گفت: تو در دنیا اسراف می کردی، در آخرت هم اسراف می کنی!^۱
بخدمت منه دست بر کفش من^۲ مرا نان ده و کفش بر سر بز^۳

۱. ریاض الحکایات، ص ۱۱۸.

۲. تعارف کم کن و بر مبلغ افزای.

۳. بوستان، باب احسان، شماره ۱۳۸۰.

علامت

امام صادق علیہ السلام: «لَجَاهِلٌ سَخِيٌّ خَيْرٌ مِنْ نَاسِكٍ بِخَيْلٍ؛ نادانِ سخاوتمند،
برتر از عابد بخیل است»^۲.

۱. (لام) قسم، همانند آیه ۵۷ سوره غافر. (لَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).
۲. الدرہ الباہرہ، ص ۳۰؛ أعلام الدین، ص ۲۰۳؛ جامع الاخبار، ج ۸۳۴؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۵۶، ح ۱۸.

نقل است به بخیلی گفتند: ما به دیدن تو می آییم و می ترسیم که از زیاد نشستن ما ناراحت شوی. علامتی تعیین کن که وقتی آن را دیدیم، برویم. بخیل گفت: هر وقت گفتم غذا بیاورند، شما بروید.^۱

بخیل توانگر بدینار و سیم^۲ طلسمی ست بالای گنجی مقیم
از آن سال های بماند زرش که گردد طلسمی چنین بر سرش
بسنگ اجل ناگهش بشکنند به آسودگی گنج قسمت کنند
پس از بردن و گرد کردن چومور بخور پیش از آن کت^۳ خورت کرم گور^۴

۱. گزیده زهر الربیع، ص ۹۰.

۲. نقره، سکه.

۳. که تو را.

۴. بوستان، باب احسان، شماره ۱۵۴۵.

جانشین

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «إِيَّاكُمْ وَالشُّحَّ فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِالشُّحِّ أَمَرَهُمْ بِالْكَذِبِ فَكَذَّبُوا وَأَمَرَهُمْ بِالظُّلْمِ فَظَلَمُوا وَأَمَرَهُمْ بِالْقَطِيعَةِ فَقَطَّعُوا؛ از تنگ نظری بپرهیزید؛ زیرا پیشینیان شما، در حقیقت، به سبب همین تنگ نظری، نابود شدند: بخل آنان را به دروغ گفتن، واداشت، و دروغ گفتند؛ به ظلم و حق کُشی واداشت، و آنها ظلم و حق کُشی کردند؛ و به بُریدن از خویشان، واداشت، و آنان بُریدند»^۱.

۱. الخصال، ص ۱۷۶، ح ۲۳۴؛ بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۰۳، ح ۱۵؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۲.

نقل است مردی خسیس سه پسر داشت. هنگام وفات به یکی از آنها گفت: مال مرا چگونه صرف خواهی کرد؟ گفت: به نان و پنیری قناعت خواهم کرد. پدر روی از او برگردانید و گفت: برو که تو پسر من نیستی. به دیگری گفت: تو چگونه خرج خواهی کرد؟ گفت: نان را می‌مالم به پنیر به قدری که بوی پنیر بردارد. گفت: تو نیز پسر من نیستی. پس رو به جانب سومی کرد و گفت تو چگونه مال مرا مصرف می‌کنی؟ گفت: من نان خود را به خیال پنیر خواهم خورد. گفت: به درستی که تویی فرزند حلال‌زاده من. اختیار مال من به دست تو است. پس او را جانشین خود ساخت و دیده از جهان فرو بست.^۱

شد به پیش رسول بیوه زنی از نهال^۲ قبول^۳ میوه کنی^۴
وصف او کرد با رسول کسی زد ز اعمال خیر او نفسی

۱. مجموعه لطایف گلچین لطیفه‌های منظوم و منثور، ص ۶۴.

۲. درخت.

۳. عبادات.

۴. میوه چیدن.

همه شب جز نماز نگزارد	که همه روز روزه می دارد
رگ جانش ببخل پیوستست	لیکن از جود ^۱ دست او بستست
کاشش آلوده بودی از همه عیب ^۲	گفت ختم رسل که دامن و جیب
دست از بذل مال پیوسته	و ز بخیلی نبودیش بسته
هر کجا جود عیب ها هنرست ^۳	هر کجا بخل فخر بی ثمرست

۱. بخشش.

۲. قطعا انتساب چنین سخنی به رسول الله (ص) صحیح نمی باشد.

۳. جامی، هفت اورنگ، دفتر سوم، سلسله الذهب، ص ۲۸۸.

شفا

پیامبر اکرم ﷺ: «الْبُخْلُ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ النَّارِ لَهَا أَغْصَانٌ مُتَدَلِّيَةٌ فِي الدُّنْيَا، فَمَنْ كَانَ بِخِيلًا تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا، فَسَاقَهُ ذَلِكَ الْغُصْنُ إِلَى النَّارِ؛ بخل، درختی از درخت های آتش [دوزخ] است که شاخه هایش، در دنیا آویزان شده است. پس شخص بخیل، به شاخه ای از شاخه های آن آویخته است. آن شاخه، او را به سوی آتش می کشاند»^۱.

۱. الامالی (طوسی)، ص ۴۷۵، ح ۱۰۳۶؛ قرب الاسناد، ح ۴۰۹؛ الاختصاص، ص ۲۵۳؛ روضه الواعظین، ص ۴۲۲.

روزی جمعی از دوستان به عیادت بیماری که مردی بخیل بود رفتند. و با یک دیگر قرار گذاشتند که پیش از ظهر بروند تا غذا را در منزل او صرف کنند. هنگامی که به خانه او رفتند پس از سلام و احوال پرسی یکی از همراهان خطاب به بیمار این آیه را خواند «آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا»^۱ (غذای ما را بیاور که سخت از این سفر خسته شده ایم). مرد بیمار که تا آن زمان به متکایی تکیه داده بود، داراز کشید و گفت: «لَيْسَ عَلَيَّ الضُّعْفَاءُ وَلَا عَلَيَّ الْمَرْضَى وَلَا عَلَيَّ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ»^۲ (بر ضعیفان و بیماران و آنها که وسیله ای برای انفاق ندارند، ایرادی نیست) دوستان چون چنین دیدند گفتند برخیزید که در اینجا خیری به شما نخواهد رسید.^۳

۱. کهف (۱۸)، ۶۲.

۲. توبه (۹)، ۹۱.

۳. ثمرات الاوراق فی المحاضرات، ص ۵۰.

مکن زر جمع چون سیماب^۱ در تاب^۲ که خواهی گشت ناگه همچو سیماب
ازان زر بیشتر در زیر خاکست که از وی بیشتر مردم هلاک است
زری کان^۳ سنگ در کوه و کمر داشت بخیل از سنگ آن زر سخت تر داشت
بده از مردمی صد گنج پیوست ولی یک نان جو بمردی کم ده از دست
خسی کو نان ده آمد از کسی به^۴ که یک نان ده زفرمان ده بسی به^۵
ولی گشته شدن در پای پیلان به از نان خوردن از دست بخیلان^۶

۱. جیوه.

۲. بی قرار بودن.

۳. که آن.

۴. شخص حقیر که سخاوتمند است از شخص مهم بهتر است.

۵. کسی که نان می دهد از کسی که دستور می دهد بهتر است.

۶. عطار، الهی نامه، مقاله ۱۹، حکایت دوم، حضرت عیسی (ع).

مهمان نوازی

امام علی علیه السلام: «الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ وَهُوَ زِمَامٌ يُقَادُّ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ؛
بخل، جامع خوی‌های زشت است. آن، مهاری است که با آن، [شخص] به
سوی هربدی ای کشانده می‌شود»^۱.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۸؛ مشکاة الانوار، ح ۱۳۶۴؛ روضه الواعظین، ص ۴۲۱.

شخصی بخیلی را گفت: سبب چیست که یک مرتبه مرا مهمان نکرده‌ای؟
بخیل گفت: برای آنکه از قوه اشتهاى تو با خبرم که هنوز لقمه‌ای به دهانت
نرسیده، لقمه دیگر برمی‌داری. گفت: تو مرا مهمان کن، شرط می‌کنم که در
میان هر دو لقمه، دو رکعت نماز به جا آورم.^۱

دیگ خواجه زگوشت دوشیزه^۲ است مطبخ^۳ او ز دود پاکیزه است
خواجه چون نان خورد در آن موضع مَر در آرزوی نان ریزه است^۴

۱. حکایات و پندهای تاریخی، ص ۳۷.

۲. باکره، دیگ خواجه نو و تازه است.

۳. آشپزخانه.

۴. دیوان سنائی، مقطعات، شماره ۱۲۴۵۵.

سلامتی

امام علی علیه السلام: «مَا فِرَارُ الْكَرَامِ مِنَ الْحِمَامِ كَفِرَارِهِمْ مِنَ الْبُخْلِ وَمُقَارَنَةُ
اللِّئَامِ؛ انسان های بخشنده، آن چنان که از بخل و همنشینی با افراد فرومایه
می گریزند، از مرگ نمی گریزند».^۲

۱. قضا و قدر، مرگ.

۲. غررالحکم و دررالکلم، ح ۹۶۹۳؛ عیون الحکم و المواعظ، ح ۸۷۷۵.

نقل است مردی کفش خود را گنده بود و به دامن گرفته بود که مبادا پاره شود و راه می رفت. ناگاه خار بزرگی بر پایش چنان فرو رفت که از آن طرف بیرون آمد. گفت: الحمد لله که کفش در پایم نبود و الا سوراخ می شد.^۱

سنگ و گوهر یکی است چون نخوری چه کنی خان و مان^۲ پُر سنگ
به دو تنگی بسنده کار مباش تنگی گورو زندگانی تنگ^۳

۱. گزیده زهرالربیع، ص ۶۵.

۲. مان، خانه با اهل خانه و اسباب خانه. خان، مخفف خانه است.

۳. رودکی.

ختم

امام علی علیه السلام: «البُخْلُ فَقْرٌ؛ بخل، [نوعی] فقر است»^۱.

گویند مرد تنگ نظری هرگاه شتر خود را برای آب خوردن به سر حوض می برد، اگر کمی آب در حوض می ماند، آن را آلوده می کرد تا کسی از آن استفاده نکند.^۲

ور مرغ بپرد از بَرَش^۳ گوید پَری بَرگن به پیش من بفگن

وز بخل نیوفتد به صد حیلَت از مشَت پَرارزش یکی ارزن^۴

۱. غررالحکم و دررالکلم، ح ۱۰۶؛ عیون الحکم و المواعظ، ح ۳۷۱۰.

۲. گزیده زهرالربیع، ص ۶۵؛ طنزها و لطایف اخلاقی در ادب فارسی، ص ۵۴.

۳. کنارش.

۴. دیوان ناصر خسرو، شماره ۱۹۹.

صبر

امام علی علیه السلام: «شَحِيحٌ غَنِيٌّ، أَفْقَرُ مِنْ فَقِيرٍ سَخِيٍّ؛ بخیل توانگر، از تهی دست سخاوتمند، نیازمندتر است»^۱.

شخصی از بخیلی پرسید: چه وقت در صبر و بردباری سرآمد هستم؟ بخیل گفت: وقتی که کسی نان تو را بشکند و تو سرش را نشکنی.^۲

از بخیلی چنان کند پرهیز که خردمند پارسا ز حرام^۳

۱. المواعظ العددیه، ص ۵۷؛ نثر الالی، ج ۱۳۱.

۲. لطائف و الطوائف، ص ۳۴۵.

۳. فرخی سیستانی، قصیده شماره، ۴۰.

آیه محبوب

امام علی علیه السلام: «آفَةُ الْغِنَى الْبُخْلُ؛ آفت توانگری، بخل است»^۱.

از بخیل پرسیدند: از قرآن کدام آیه را دوست ترمی داری؟ آیه شریفه «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُم»^۲ یعنی: امواتان را به بی خردان ندهید.^۳

لقمه مستان ز دست لقمه شمار کز^۴ چنان^۵ لقمه داشت لقمان عار
کاسه‌ی پر پیاز دوغینه به^۶ ز صد^۷ مُنعم دروغینه

۱. غررالحکم و دررالکلم، ج ۳۹۶۹؛ عیون الحکم و المواعظ، ج ۳۷۱۰.

۲. نساء (۴)، ۵.

۳. مکالمه قرآنی، ج ۱، ص ۳۶.

۴. که از.

۵. چنین.

۶. بهتر.

۷. اوحدی، جام جم، در مذمت بخیل و بخیلان.

انتظار

امام علی علیه السلام: «عَلَيْكَ بِالصَّدَقَةِ تَنْجُ مِنْ دَنَاءَةِ الشُّحِّ؛ صدقه بده تا از پستی تنگ نظری، رهایی یابی»^۱.

به شخصی گفتند: چرا خربزه نمی خری؟ گفت: منتظرم آن قدر ارزان شود که کسی اگر خربزه ای بردارد و بگریزد، خربزه فروش به دنبال او خربزه دیگری پرتاب کند.^۲

خوان اینان که خون دل پالود^۳ ندهد لقمه جز که زهر آلود
زهر بر روی و زهر در کاسه چون نگیرد خوردنده را تا سه؟^۴

۱. غررالحکم و دررالکلم، ح ۶۱۴۷؛ عیون الحکم و المواعظ، ح ۵۶۸۳.

۲. نثر الدر، ج ۶، ص ۴۷۳.

۳. آمیخته.

۴. اوحدی، جام جم، در مذمت بخیل و بخیلان.

آرایشگاه

امام علی علیه السلام: «لَا مُرُوءَةَ لِبَخِيلٍ؛ بخیل را مردانگی نیست»^۱.
 بخیلی به حمام می آمد، آخرِ همه مردم سر می تراشید. سبب پرسیدند، گفت:
 من حساب کرده ام سالی یک سر تراشی تفاوت می کند و آن نفع من است.^۲
 بخل نخلیست دخل^۳ آن همه خار خار آن جان خستگان آزار
 گربه خرما ی او بری دندان هست دندان شکن تراز سندان^۴ و^۵

۱. غرر الحکم و دررالکلم، ح ۱۰۴۳۸؛ عیون الحکم و المواعظ، ح ۹۶۷۹.

۲. ریاض الحکایات، ص ۱۳۰.

۳. میوه.

۴. آهنی ضخیم که فلزات را بر آن می گذارند و با بُتک می کوبند.

۵. جامی، هفت اورنگ، سلسله الذهب، دفتر سوم.

ولیمه

امام علی علیه السلام: «الشُّحُّ يَجْلِبُ الْمَلَامَةَ؛ بخل، سرزنش به بار می آورد»^۱.
یکی از طفیلیان^۲ برای نوزادش ولیمه می داد. طفیلیان دیگر باخبر شدند و آمدند. همه را به غرفه جداگانه ای فرستاد و پلکان را برداشت و در آنجا محبوس ماندند تا مهمانان غذا خورند و رفتند، آن گاه طفیلیان را فرود آورد و از خانه بیرون کرد.^۳

بخل نخلیست نوش او همه نیش جگر خستگان ز نیشش ریش^۴
گریبالایدت به شهد انگشت سازدت خم ز بار منت پشت^۵

۱. تحف العقول، ح ۹۷؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۱۱، ح ۱.

۲. کسانی که بدون دعوت به مهمانی بیایند.

۳. نثرالدر، ج ۴، ص ۳۹.

۴. زخم.

۵. جامی، هفت اورنگ، سلسله الذهب، دفتر سوم.

کفن

امام علی علیه السلام: «الْبَخِيلُ مَذْمُومٌ؛ بخیل، نکوهیده^۱ است»^۲.

درویشی خواجه‌ای را گفت: اگر من بر درِ سرای تو بمیرم با مرده من چه می‌کنی؟ گفت: تو را کفن و به خاک می‌سپارم. گفت امروز که زنده‌ام، مرا پیراهنی بده و چون مُردم، بی‌کفن به خاکم سپار.^۳

به حیل بر در بخیل مرو به عزیزی او ذلیل مشو^۴

۱. ناپسندیده، سرزنش شده.

۲. غررالحکم و دررالکلم، ح ۹۷؛ عیون الحکم و المواعظ، ح ۵۶.

۳. لطایف و پندهای تاریخی، ص ۹۴.

۴. جامی، هفت اورنگ، سلسله الذهب، دفتر سوم.

خرید

امام علی علیه السلام: «اَحْذَرُوا الْبُخْلَ فَإِنَّهُ لَوْمٌ وَمَسَبَّةٌ؛ از بخل بپرهیزد؛ زیرا بخل، پستی و مایه دشنام است»^۱.

همسایگان بخیلی نزد او آمدند که پول بده برای مسجد بوریا بخیریم گفت اگر شما مرا تا بحال در مسجد دیده باشید یا ببینید حاضرم فرش های جهرمی^۲ برای مسجد بخرم.^۳

تا به حدی لئیم^۴ بود و بخیل که اگر روز مرگ، عزرائیل
نان گرفتگی زوی به فدیة جان جان روان دادی و ندادی نان^۵

۱. غررالحکم و دررالکلم، ج ۲۵۸۳؛ عیون الحکم و المواعظ، ج ۲۳۴۶.

۲. از شهرستان های استان فارس.

۳. نثر الدر، ج ۶، ص ۵۴۶.

۴. پست، فرومایه.

۵. جامی، هفت اورنگ، سلسله الذهب، دفتر سوم.

سوزن

امام علی علیه السلام: «الْبَخِيلُ ذَلِيلٌ بَيْنَ أَعَزَّتِهِ؛ بخیل، در میان عزیزانش [نیز]
خوار است»^۱.

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ح ۱۴۴۱.

به غلامی گفتند اربابت به تو لباس نمی دهد که بیوشی؟ غلام گفت: به خدا سوگند که اگر تمام خانه اش پر از سوزن باشد و حضرت یعقوب علیه السلام تمام پیامبران و ملائکه را به شهادت بیاورد که یک سوزن از او بگیرد تا پیراهن یوسف را که از پشت سر پاره شده است، بدوزد، نخواهد داد؛ چگونه لباس به من بدهد؟^۱

بعد از آن سوی جامعه اش^۲ نگریست
گفت در جامه چاکت این همه چیست
گرچه بر خوردنی نیی^۳ فیروز
گفت بر سوزنی ندارم دست
خواجه ام^۴ را ز بصره تا بغداد
پس ز کنعان بیاید اسرائیل^۵
باری این چاک های جامه بدوز
که توان خرقه ای به هم پیوست
گر بود پرز سوزن پولاد
همره جبرئیل و میکائیل

۱. گزیده زهرالربیع، ص ۹۰.

۲. لباس غلام یک بخیل.

۳. نیستی.

۴. ارباب من.

۵. حضرت یعقوب (ع).

خانه کعبه را کنند گرو^۱ چند روز اوفتنند در تگ و دو
تابه آن جست و جوی پی در پی سوزنی عاریت کنند از وی
تا زند بخیه درزی^۲ چالاک آنچه بر یوسف از قفا شده چاک^۳
ندهد سوزن آن فروماید نکند شادشان ازان وایه^۴

۱. رهن.

۲. خیاط.

۳. اشاره به آیه ۲۵ سوره یوسف (ع).

۴. وایه: ضروری، حاجت.

۵. جامی هفت اورنگ، سلسله الذهب، دفتر سوم.

ذخیره

امام علی علیه السلام: «البُخْلُ عَارٌ؛ بخل، ننگ است»^۱.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳؛ تحف العقول، ص ۲۰۲؛ مشکاة الانوار، ح ۱۳۶۴؛ روضه الواعظین، ص ۴۲۱.

شخصی هرگاه پولی به دستش می آمد، می گفت: ای پول! چه قدر گردش کرده ای که به دستم رسیدی. اکنون به صندوق افکنم و زندانی ات به طول انجامد. آن گاه پول را در صندوق می افکند و قفل بر آن می زد. به وی گفتند: چرا انفاق نمی کنی، حال آنکه ثروت تو خیلی زیاد است؟ گفت: ادامه روزگار بیشتر است.^۱

داشت میراث بنده ای ز پدر ^۲	بسته در خدمتش چومور کمر
تنی از لاغری به مونزدیک	چون میان بتان ^۳ همه باریک
بودی از بس گرسنگی خورده	چون خیالی ^۴ نه زنده نی مرده
جامه ای در برش سراسر چاک	در جرمان ^۵ دیگرش هر چاک

۱. گزیده زهرالربیع، ص ۸۹.

۲. پسر یحیی بر مکی از پدرش غلامی را به ارث برد.

۳. زیبا رویان.

۴. شبحه، سایه.

۵. محرومیت.

خبر از خوان خواجه اش پرسید
در فراخی بسی کم از کف دست
هر یکی همچو دانه خشخاش
صحن ما کاسه زان تراشیده
گر نهد پشه ای در آن خرطوم
که نه پشه ست آن زمان نه مگس^۳

بوالفضولی چو حال او را دید
گفت کو^۱ را شکسته خوانی هست
گرد خوان صحن^۲ و کاسه اش بی آش
کز سرسوزنش خراشیده
مگس از آش او شود محروم
نیم شب خوان کشد به خانه و بس

۱. که او را.

۲. بشقاب.

۳. جامی، هفت اورنگ، سلسله الذهب، دفتر سوم، ص ۲۸۸.

استدلال

امام رضا علیه السلام: «الْبُخْلُ يُمَزِّقُ الْعِرْضَ؛ بخل، آبرو را برباد می دهد»^۱.
 به بخیلی گفتند: چرا به فقرا نان نمی دهی؟ بخیل در جواب این آیه را خواند:
 «أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ»^۲ یعنی اینها بندگان خدایند اگر خدا می خواست
 خودش سیرشان می کرد فضولی به من نرسیده است.^۳

جمع مکن درهم^۴ و دینار^۵ را سُخره مشو شِحنه^۶ اِدبار^۷ را^۸

۱. پاره کردن.

۲. العدد القویه، ح ۳۵؛ نزّه الناظر، ح ۴۴۸؛ أعلام الدین، ص ۳۰۸؛ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۵۵، ح ۹.

۳. یس (۳۶)، ۴۷. ترجمه: آیا ما کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می خواست او را اطعام می کرد؟

۴. کشکول طبسی، ج ۱، ص ۱۷۲.

۵. مسکوک نقره.

۶. مسکوک طلا.

۷. نگهبان شهر، پاسبان.

۸. بدبختی.

۹. جامی، هفت اورنگ، تحفه الابرار، مقاله ششم، ص ۴۰۷.

انجیر

امام علی علیه السلام: «لَيْسَ لِبَخِيلٍ حَبِيبٌ؛ بخیل، هیچ دوستی ندارد»^۱.

۱. غرر الحکم و دررالکلم، ح ۷۴۷۳؛ عیون الحکم و المواعظ، ح ۶۹۵۶.

ظریفی به در خانه خواجه‌ای بخیل آمد و از سوراخ در دید که خواجه با ولع و رغبت مشغول خوردن انجیر است. ظریف حلقه در را کوبید. خواجه انجیر را در زیر دستار^۱ پنهان کرد و ظریف آن را دید. پس برخاست و در باز کرد و ظریف به خانه او آمد و نشست. خواجه گفت: چه کسی؟ و چه هنری داری؟ گفت: مردی حافظ و قاری هستم. قرآن را به ده قرائت می‌خوانم و آوازی نیز دارم. خواجه گفت: برای من آیتی چند بخوان: ظریف خواند «وَالزَّيْتُونِ وَطُورِ سِينِينَ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ»^۲ خواجه گفت: «وَالَّتَيْنِ»^۳ کجا رفت؟ ظریف گفت: زیر دستار.^۴

حق چو تو را داد ز دینار بیست	بخل به یک نیمه دینار چیست
ریخت ز درهم به کنارت دویست	پنج چو خواهد ز کناره مایست
ماره مکن زر که شود ماره مار	گردنت از مار شود طوق دار

۱. عمامه.

۲. تین (۹۵)، ۱-۳.

۳. انجیر.

۴. محاضرات الأدباء ج ۲، ص ۶۳۷؛ لطائف الطوائف، ص ۳۰۸.

ندهی ازان بین به گلو ماریچ
زیر زمین می کنی اش جایگیر
سرخ چو دینار کنندش ز نار^۱
بهر چه رخ داشتی از وی نهان
پهلوازو بهر چه کردی تهی
بهر چه کردی سوی بیچاره پشت
بس که بسوزندشوی لاله زار
همچو تو ننهند به بالای هم

چون به گلو ی کس ازان ماره هیچ
هر دَرَم سیم که حق فقیر
بهر جزای تو به روز شمار
گاه به رخ داغ نهندت که هان
گاه به پهلوا که ز بس بی رهی^۲
گاه به پشتت که ز روی درشت^۳
داغ دو رویه^۴ به تنت لاله وار^۵
جای دگر داغ کند هر دَرَم^۶

۱. آتش.

۲. گمراه.

۳. پررویی.

۴. پشت و روی انسان.

۵. وار: شبیه، نظیر.

۶. هر لحظه.

قدر درم گر بود افزون به فرض	طول دهندت به همان قدر و عرض
تفرقه کن جمع درم های خویش	سینه تهی کن ز الم های خویش
داغ جداییش که اینجا کشی	بهتر از آن داغ که فردا کشی ^۱
حیف بود کز پی فرزند و زن	داغ نهی این همه بر خویشان
ضامن رزق همه شد کردگار	کار خدا را به خدا واگذار ^۲

۱. توبه (۹)، ۳۵ و ۳۶.

۲. جامی، هفت اورنگ، تحفه الابرار، ص ۴۰۷.

گریه

امام سجاد علیه السلام: «إِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ الْبَخِيلِ فَإِنَّهُ يَخْذُلُكَ فِي مَالِهِ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ؛ از همنشینی با بخیل، دوری کن؛ زیرا زمانی که بیشترین نیاز را به او داری، از کمک مالی به تو دریغ می‌ورزد»^۱.

از دست بخیلی نانی به زمین افتاد. سگی آن را برداشت و دوید بخیل هرچه کرد تا بلکه به او برسد. نرسید. لذا گریه کنان برگشت. مردم از وی پرسیدند چرا گریه می‌کنی؟ بخیل در جواب گفت: «إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَخُزْنِي إِلَى اللَّهِ»^۲.

یعنی هرگز قصه این غصه را جز با خدای متعال نباید گفت که سگ را آفریده است.^۳

وز دل خود ساز چو آتش کباب خاک خور و نان بخیلان مخور^۴

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۷۷، ح ۷؛ الاختصاص، ص ۲۳۹؛ تحف العقول، ص ۲۷۹؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۰۸، ح ۴۴.

۲. یوسف (۱۲)، ۸۶. ترجمه: من غم و اندهم را تنها به خدا می‌گویم.

۳. کشکول طبسی، ج ۱، ص ۱۶۸.

۴. نظامی، مخزن الاسرار.

بخشش

امام باقر علیه السلام: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَا مَحَقَ الْإِسْلَامَ مَحَقَ الشُّحِّ شَيْءٌ ثُمَّ قَالَ إِنَّ لِهَذَا الشُّحِّ دَبِيباً كَدَبِيبِ التَّمَلِ وَشُعْباً كَشُعْبِ الشَّرْكِ؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ چیز مانند بخل، اسلام را از بین نمی برد». سپس افزود: «این بخل را حرکتی همچون حرکت مورچه و رشته هایی همانند رشته های دام صیادی است»^۱.

۱. الکافی، ج ۴، ص ۴۵، ح ۵؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ح ۱۷۱۶؛ مکارم الاخلاق، ج ۱، ح ۹۲۱؛ بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۰۷، ح ۳۴.

شاعری در مدح پادشاهی خسیس، شعری خواند. پادشاه گفت: از مال خود چیزی را به تو نمی‌دهم اما می‌توانی مرتکب جنایتی بشوی تا من نیز تو را مجازات نکنم.^۱

از بخل کسی که می‌کند وعده دروغ بگریز ازو که آب دارد در دروغ
آن صبح که خلق کاذبش می‌خوانند هرگز نرسد ازو به ایمان فروغ^۲ و^۳

۱. زهر الربیع، ص ۴۳.

۲. خاقانی، رباعیات، شماره ۱۹۶.

۳. روشنائی، نور.

جواب

پیامبر اکرم ﷺ: «خَلَّتَانِ لَا تَجْتَمِعَانِ فِي مُؤْمِنٍ الْبُخْلُ وَسُوءُ الظَّنِّ بِالرِّزْقِ؛
دو خصوصیت، درمؤمن جمع نمی شود: بخل و بدگمانی به روزی»^۱.

۱. أعلام الدين، ص ۲۹۴؛ نزهة الناظر، ص ۸۴، ح ۸۶؛ بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۷۲، ح ۸.

آورده اند که بخیلی خانه ای خرید. وقتی به آنجا رفت، درویشی آمد و چیزی خواست. بخیل گفت: خدا برساند. درویشی و درویشانی دیگر آمدند و مرد بخیل به همه آنها همین را می گفت. بخیل به دخترش گفت: گدایان زیادی به در این خانه می آیند. دختر گفت: پدر شما که با یک کلمه همه را بر می گردانی، کم و زیادش چه فرقی می کند.^۱

بودن اندر عذاب^۲ چون جرجیس^۳ یا شدن در جحیم چون ابلیس
بهرترست از سوال کردن و طمع^۴ و ایستادن به نزد مرد خسیس^۵

۱. گزیده زهر الربیع، ص ۹۰.

۲. شکنجه.

۳. پیامبری که شکنجه های سختی را تحمل کرد.

۴. به دلیل ضرورت شعری (میم) طمع ساکن خوانده می شود.

۵. دیوان انوری، مقطعات، در ذل السؤال، بیت ۹۹۲۵.

ایب

امام صادق علیه السلام: «إِنْ كَانَ الْخَلْفُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَقًّا فَالْبُخْلُ لِمَا ذَا؛
اگر عوض دادن خداوند (عزو جل) راست است، پس دیگر بخل ورزیدن،
چرا؟!»^۱.

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ح ۵۸۳۶؛ التوحید، ص ۳۷۶، ح ۲۱؛ الخصال، ص ۴۵۰، ح ۵۵؛ الامالی (صدوق)، ص ۵۶، ح ۱۲.

بخیلی از خواب بیدار شد و صدایی به گوشش رسید. پرسید این صدا چیست؟ گفتند: اسب تو است، جو می خورد. گفت: من چیزی را که مال مرا تلف کند، نمی خواهم. اسب را فروخت، پولش را زمین خرید که زراعت کند.^۱

سختوت کن که سرهای بخیلان	نمی زبید مگر در پای پیلان
چنان بندی است بر جانسان نهاده	که ابروشان نبیند کس گشاده
بخیلان را ز بخل خویش پیوست	نه دنیا و نه دین در هم زند دست ^۲

۱. ریاض الحکایات، ص ۱۲۸؛ طنزها و لطایف در ادب فارسی، فاطمه عسکری، صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران
مرکز پژوهش های اسلامی، تهران، ۱۳۹۰.
۲. عطار، اسرارنامه، بخش ۱۹.

گشایش

پیامبر اکرم ﷺ: «يَا أَبَا ذَرٍّ كُنْ عَلَى عُمْرِكَ أَشَحَّ مِنْكَ عَلَى ذِرْهَمِكَ وَدِينَارِكَ؛
ای ابوذر! بر عمر خود، تنگ نظرتر [حریص تر] باش تا بر درهم و دینارت»^۱.
از یکی از خسیسان پرسیدند: فرج (گشایش) بعد از شدت چیست؟ گفت:
اینکه برای آدم مهمان برسد و عذریاورد که روزه ام.^۲

۱. الامالی (طوسی)، ص ۵۲۷، ح ۱۱۶۲؛ مکارم الاخلاق، ج ۲، ص ۳۶۴، ح ۲۶۶۱؛ أعلام الدین، ص ۱۹۰.

۲. گزیده زهرالربیع، ص ۹۵.

وان بخیلک از سگان مسلخ است^۱

پشه افتاده است اندر پای پیل

تا نباشی از شمار ابلهان^۳

بخل شاخی از درخت دوزخ است

روی جنت را کجا بیند بخیل

باش از بخل بخیلان برکران^۲

۱. کشتارگاه.

۲. دور.

۳. عطار، پندنامه، در بیان علامت های ابلهی.

مردن

امام صادق علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ إِنَّ الْبَخِيلَ مَنْ يَبْخُلُ بِالسَّلَامِ؛
خداوند فرموده: «بخیل، کسی است که از سلام کردن، بخل ورزد»^۱.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۴۵، ح ۶؛ معانی الاخبار، ص ۲۴۶، ح ۸؛ تحف العقول، ص ۲۴۸؛ بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۰۵، ح ۲۷.

شاعری در ستایش بخیلی قصیده‌ای گفت و برایش خواند، اما بخیل هیچ صله‌ای (هدیه) به او نداد. شاعر یک هفته صبر کرد، سپس شعری در مورد «تقاضا» خواند. بخیل توجه نکرد. بعد از چند روز، هجو بخیل را گفت. باز بخیل به روی خودش نیاورد. این بار آمد در خانه بخیل نشست. بخیل بیرون آمد، دید به آسودگی نشسته است، گفت: ای بی‌حیا! ستایش گفתי، هیچ چیز به تو ندادم. تقاضا خواندی، توجه نکردم. هجو کردم، به روی خودم نیاوردم. دیگر به چه امیدی در اینجا نشسته‌ای؟ گفت: به امید آن‌که بمیری و برایت مرثیه بگویم.^۱

کم نشین در عمر بر خوان بخیل
می‌شود نان سختی جمله ضیا^۳ و^۴

ای پسر هرگز مخور نان بخیل
نان ممسک جمله رنجست و عنا^۲

۱. لطائف الطوائف، ص ۲۲۵.

۲. رنج.

۳. نور.

۴. عطار، پندنامه.

رطب

امام علی علیه السلام: «كَثْرَةُ الْعِلَلِ آيَةُ الْبُخْلِ؛ بهانه تراشی فراوان، نشانه بخل است»^۱.

۱. تحف العقول، ص ۸۱؛ غرر الحکم و دررالکلم، ج ۴، ح ۷۰۹۰؛ بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۰۹.

مردی، بخیلی را دید که رطب می خورد. از قضا یک دانه رطب از دست او بر زمین افتاد، دست دراز کرد که آن را بردارد، مرد پیش دستی کرد تا آن را بقاید. بخیل به سرعت رطب را برداشت و گفت: نمی گذارم رطب را شیطان بخورد. مرد گفت: به خدا برای شیطان که سهل است، اگر جبرئیل و میکائیل هم از آسمان نازل شود، نمی گذاری بخورد.^۱

سه علامت ظاهر آمد در بخیل	با تو گویم یاد گیرش ای خلیل
اولا از سائلان ^۲ ترسان بُود	وز بلای جوع ^۳ هم لرزان بُود
چون رسد در ره به خویش و آشنا	بگذرد چون باد و گوید مرحبا
نبود از مالش کسی را فایده	کم رسد با کس ز خوانش مایده ^۴ و ^۵

۱. گزیده زهر الربیع، ص ۱۴۴.

۲. گدایان.

۳. گرسنگی.

۴. خوردنی.

۵. عطار، پندنامه.

مالدار

امام علی علیه السلام: «النَّظَرُ إِلَى الْبَخِيلِ يُقْسِي الْقَلْبَ؛ نگاه کردن به بخیل، انسان را سنگدل می‌کند»^۱.

۱. تحف العقول، ص ۲۱۴؛ الدرالنظیم، ص ۳۷۴؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۵۳.

مالداری را شنیدم که به بخل چنان معروف بود که حاتم طائی در کَرم،
 ظاهر حالش بنعمت دنیا آراسته و خبث نفس جیلی دروی همچنان متمکن
 تا بجایی که نانی بجانی از دست ندادی و گربه بوهریره را بلقمه ای ننواختی و
 سگ اصحاب الکهف را استخوانی نینداختی فی الجمله خانه او را کس ندیدی
 درگشاده و سفره او را سرگشاده.

درویش بجز بوی طعماش نشنیدی

مرغ از پس نان خوردن او ریزه نچیدی

شنیدم که به دیاری مغرب اندر راه مصر برگرفته بود و خیال فرعونى در سر
 «حَتَّى إِذَا أَذْرَكَهُ الْعَرْقُ»^۱ بادی مخالف کشتی برآمد.

با طبع ملولت چه کند هرکه نسازد شرطه^۲ همه وقتی نبود لایق کشتی
 دست دعا برآورد و فریاد بی فایده خواندن گرفت «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ

۱. یونس (۱۰)، ۹۰.

۲. باد موافق.

مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ^۱

دست تضرع چه سود بنده محتاج را وقت دعا بر خدای وقت کرم در بغل
از زرو سیم راحتی برسان خویشتن هم تمتعی برگیر
وانگه این خانه کز تو خواهد ماند خستی از سیم و خستی از زرگیر
آورده اند که در مصراقارب^۲ درویش داشت (بعد از هلاک او) به بقیت مال او
توانگر شدند و جام های کهن به مرگ او بدریدند و خز و دمیاطی^۳ بریدند هم در
آن هفته یکی را دیدم از ایشان بر باد پایی^۴ روان غلامی در پی روان.
وه که گر مرده باز گردیدی به میان قبیله و پیوند
رد میراث سخت تر بودی وارثان را ز مرگ خویشاوند

۱. عنکبوت (۲۹)، ۶۵.

۲. نزدیکان، اقوام.

۳. نوعی پارچه گرانبها و لطیف.

۴. کنایه از تیز و تند است و غالباً صفت اسب واقع می شود.

به سابقه معرفتی که میان ما بود آستینش گرفتم و گفتم
بخورای نیک سیرت سره مرد^۱ کان^۲ نگون بخت گرد کرد و نخورد^۳

۱. جوان مرد.

۲. که آن.

۳. گلستان سعدی، باب سوم، حکایت ۲۲.

درمان صفت بخل

۱. ایمان با بخل قابل جمع نیست

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «لَا يَجْتَمِعُ الشُّحُّ وَالْإِيمَانُ فِي قَلْبٍ عَبْدٍ أَبَدًا؛ تنگ نظری و ایمان، هرگز در دل بنده با هم جمع نمی شود»؛^۱

۲. یقین به عوض الهی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «مَنْ أَتَقَنَّ بِالْخَلْفِ سَخَتْ نَفْسُهُ بِالتَّفَقَّةِ؛ کسی که به عوض [الهی] یقین دارد، سخاوتمندانه، انفاق می کند»؛^۲

۱. الخصال، ج ۱۱۸؛ روضه الواعظین، ج ۲، ص ۳۸۳؛ بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۰۲، ح ۱۰.
۲. الکافی، ج ۴، ص ۴۳، ح ۳؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۲، ح ۱۷۱۲؛ مکرم الاخلاق، ج ۱، ح ۸۹۸.

۳. صدقه دادن

امام علی علیه السلام: «عَلَيْكَ بِالصَّدَقَةِ تَنْجُ مِنْ دَنَاءَةِ الشُّحِّ؛ صدقه بده تا از پستی تنگ نظری، رهایی یابی»^۱

۴. میهمان نوازی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «مَنْ أَدَّى الزَّكَاةَ وَقَرَى الضَّيْفَ وَأَعْطَى فِي النَّائِبَةِ فَقَدْ وَفَّى مِنَ الشُّحِّ؛ سه خصلت است که در هر کس وجود داشته باشد، از تنگ نظری، مبرا است: کسی که زکات مال خود را با رضایتِ خاطر بپردازد، میهمان نوازی کند و در سختی ها بخشش نماید»^۲

۵. بزرگواری نفس

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «إِيَّاكَ وَالْبُخْلَ، فَإِنَّهُ عَاهَةٌ لَا تَكُونُ فِي كَرِيمٍ؛ از بخل

۱. غرر الحکم و دررالکلم، ج ۶۱۷؛ عیون الحکم و المواعظ، ج ۵۶۸۳.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۷۵۷۰.

پرهیزد، زیرا بخل، [بیماری و] آفتی است که در انسان بزرگوار، یافت نمی شود؛^۱

۶. یاری خواستن از خدا

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ؛ بارخدايا! از بخل، به تو پناه می برم»^۲؛

۷. امید داشتن به رزق و روزی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «الْوَلَدُ مَبْخَلَةٌ مَجْبَنَةٌ مَجْهَلَةٌ؛ فرزند، سبب بخل، مایه ترس و مایه نادانی است»^۳؛

یکی طفل دندان برآورد بود پدر سر به فکرت فرو برده بود

۱. دلائل الامامه، ص ۷۱، ح ۹؛ دانشنامه قرآن و حدیث، محمدی ری شهری، ترجمه، حمیدرضا شیخی، حمیدرضا آذیر، جلد یازدهم، دارالحدیث.

۲. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۷۲.

۳. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۷۴؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۶۰.

که من نان و برگ از کجا آرمش مرّوت نباشد که بگذارمش
چو بیچاره گفت این سخن پیش جفت نگر تازن او را چه مردانه گفت
مخور گول ابلیس تا جان دهد هر آن کس که دندان دهد نان دهد
تواناست آخر خداوند روز که روزی رساند تو چندان مسوز

۸. تامل و تفکر در احوال بخیلان، نفرت طبع از ایشان و ذلت بخیلان؛

۹. (تلقین به نفس) نفس خود را به نیکو نامی و مشهور شدن به سخا
بفریید پس به قصد ریا ببخشد؛

۱۰. شناختن آفات بخل و فوائد سخی بودن.

